



دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه

پدیدارشناسی اخلاق نزد شلر با تکیه بر پرسونالیسم

زینب ربیعی

استاد راهنما

آقای دکتر محمود خاتمی

استاد مشاور

آقای دکتر احمدعلی حیدری

آذر ۱۳۹۱

برای پدر و مادرم

که بودنشان امیدبخش زندگی ام است...

چکیده

مسئله اصلی این رساله ترسیم خطوط کلی رویکرد پدیدارشناسانه شلر به اخلاق با توجه به نقش محوری شخص در فلسفه اوست. شلر پدیدارشناسی را به کار می‌برد تا از امکان وجود اخلاقی برپایه ارزش‌های غیرصوری و شخص انسانی دفاع کند. به همین منظور از یک سو تعریفی سلسله‌مراتبی از ارزش‌ها ارائه می‌دهد و از سوی دیگر به تعریف وجود اصیل انسان می‌پردازد و والاترین ارزش را به شخص انسان اسناد می‌دهد. زیرا شخص است که همواره با ترجیح ارزشی بر ارزش دیگر ارزش‌های اخلاقی نیک و بد را محقق می‌کند. اگرچه او در ابتدا از سلسله مراتب مطلق ارزش‌ها صحبت می‌کند، اما هر انسانی با توجه به تمایلات و گرایش‌های خاص خود و با توجه به نقشی که عشق و کینه در ادراک او از ارزش‌ها ایفا می‌کند، این ارزش‌ها را تحقق می‌بخشد. در این میان، اسوه‌های اخلاقی می‌توانند به درک کامل‌تر فرد از ارزش‌ها یاری رسانند و نحوه‌ای از بودن را به وی بیاموزند، اما خود نیز نواقصی دارند و از این رو نیاز به شخص کامل‌تری حس می‌شود که از این نقائص مبرا باشد. هرچند شلر ابتدا از خداوند به عنوان مصداقی برای این وجود کامل یاد می‌کند، اما شر را معضلی می‌داند که کمال خداوند را با مشکل مواجه می‌کند. او در نهایت، برای تبیین این مشکل تلقی خود را از خداوند به مثابه شخص نامتناهی به کناری می‌نهد و از خداانگاری به نوعی همه خداانگاری روی می‌آورد.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی، ارزش‌های محتوایی، پرسونالیسم

فهرست

مقدمه	۱
فصل اول: کلیاتی درباره شلر و جایگاه او در پدیدارشناسی	
۱- ادوار فکری شلر	۸
۲-۱ خاستگاه‌های اندیشه شلر	۹
۱-۲-۱ پدیدارشناسی	۱۱
۳-۱ مسائل اصلی تفکر شلر	۱۳
۴-۱ جایگاه پدیدارشناسی در سیر تفکر شلر	۱۵
۵-۱ مقام شلر در جنبش پدیدارشناسی	۱۶
خلاصه فصل	۱۸
فصل دوم: چالش با کانت	
۱-۲ کانت و دفاع از اخلاق صوری	۲۰
۲-۲ ضدیت کانت با هرگونه اخلاق ارزشی غیرصوری	۲۴
۳-۲ اعتراضات اساسی شلر به رویکرد صورت‌گرایانه کانت	۲۶
۲-۳-۱ رد نظر کانت درباره تمایز بین پیشینی و پسینی	۲۸
خلاصه فصل	۳۳
فصل سوم: رویه پدیدارشناختی متمایز شلر	
۱-۳ تلقی شلر از پدیدارشناسی	۳۶
۱-۳-۱ پدیدارشناسی به مثابه فرآیند مشاهده (Erschauen)	۳۷
۲-۱-۳ توجه به چیستی (ذات)	۳۹
۳-۱-۳ پیشینی عاطفی (emotionales Apriori)	۴۲
۴-۱-۳ اقسام سه‌گانه امور واقع (die Tatsachen)	۴۳
۲-۳ داده پدیدارشناسانه	۴۴
۱-۲-۳ استقلال داده بی‌واسطه از حواس	۴۶

- ۴۹ ۲-۲-۳ داده بی‌واسطه در تقابل با داده باواسطه
- ۵۰ ۳-۳ روش دستیابی به داده پدیدارشناسانه
- ۵۲ خلاصه فصل

فصل چهارم: ارزش‌ها و احساسات

- ۵۴ ۱-۴ ارزش‌ها به عنوان داده‌های پدیدارشناسانه
- ۵۵ ۱-۱-۴ سلسله مراتب میان ارزش‌ها
- ۵۷ ۲-۱-۴ معیارهای تقسیم‌بندی ارزش‌ها
- ۵۹ ۳-۱-۴ ارزش‌ها و خیرها
- ۶۰ ۴-۱-۴ ارزش‌ها و بایدها
- ۶۱ ۲-۴ احساسات روش دریافت ارزش‌ها
- ۶۳ ۱-۲-۴ گونه‌های مختلف احساس
- ۶۴ ۳-۴ ترجیح و عدم ترجیح
- ۶۵ ۴-۴ عشق
- ۶۶ ۵-۴ نفرت
- ۶۸ ۶-۴ نقش عشق و نفرت
- ۷۱ ۷-۴ مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاقی
- ۷۳ خلاصه فصل

فصل پنجم: شخص از نظر شلر

- ۷۶ ۱-۵ زمینه‌های پیدایش مفهوم شخص در اندیشه شلر
- ۷۷ ۱-۱-۵ رویارویی با کانت
- ۷۸ ۲-۱-۵ تقابل با من استعلایی هوسرل
- ۷۹ ۲-۵ انسان‌شناسی خاص شلر
- ۸۲ ۳-۵ مؤلفه‌های شخص از نظر شلر
- ۸۸ خلاصه فصل

فصل ششم: شخص در موقعیت‌های اخلاقی

- ۹۰ ۱-۶ نیک و بد اخلاقی

۹۲ ۱-۱-۶ رابطه نیک و بد با شخص انسانی
۹۴ ۲-۶ منش اخلاقی
۹۶ ۳-۶ اخلاق عملی شلر
۹۷ ۴-۶ رستگاری شخصی
۹۹ ۵-۶ وجدان فردی
۱۰۱ ۶-۶ ندای پشیمانی
۱۰۳ ۷-۶ اشخاص اسوه
۱۰۵ ۱-۷-۶ محدودیت‌های اسوه‌های متناهی
۱۰۵ ۸-۶ اسوه نامتناهی: خداوند
۱۰۸ خلاصه فصل
۱۰۹ خاتمه
۱۱۳ کتابنامه
۱۱۷ Abstract

مقدمه

وجود آدمی و چیستی او از مسائلی است که همواره اندیشه فیلسوفان بسیاری را به خود مشغول کرده است. اگر مسائل تاریخ اندیشه بشر را به سه بخش کلی تقسیم کنیم، در یک سوی آن پرسش از انسان قرار می‌گیرد و در دوسوی دیگر پرسش از خدا و طبیعت. حتی در نگاه فیلسوفی چون هگل^۱، خدا و طبیعت هم فرع بر وجود انسان معنا می‌یابند. وسعت زندگی در این کره خاکی و تفاوت‌های موجود در نحوه زیست آدمیان نیز نه تنها پرسش از چیستی انسان و اقتضائات کلی روح او را کم‌رنگ نگردانیده است، بلکه همچنان بر غنای این پرسش افزوده و تمنای بشر را به شناخت عمیق‌تری از خویش بیشتر کرده است؛ شناختی که برخاسته از تحلیلی ژرف نسبت به تمامی ابعاد و زوایای وجود آدمی است و در آن سهم ساحات گوناگون هستی وی گزارده می‌شود.

در میان جدال‌های فراوانی که همواره در طول تاریخ و در میان اندیشمندان حوزه‌های گوناگون معرفت بشری جریان داشته، نزاع بر سر چیستی برخی از حوزه‌ها همچون اخلاق بحث‌برانگیزتر و پردامنه‌تر از دیگر حوزه‌ها بوده است. مسائل به‌جامانده از افلاطون به خوبی گواهی می‌دهند که جدال درباب دایره اخلاق و دغدغه اخلاقی زیستن از دیرباز در تفکر بشر سابقه داشته است و در هر عصری تعریف خاصی از چیستی اخلاق و کارکردهای آن ارائه شده است. این جدال‌ها که در دوران مدرن نیز همچنان ادامه داشت، در آغاز قرن بیستم با ظهور جنبش پدیدارشناسی^۲ رنگ دیگری به خود گرفت. ادموند هوسرل^۳ که پایه‌گذار اصلی این جنبش بود پدیدارشناسی را روشی یقینی و جهان‌شمول برای توصیف پدیدارهای آگاهی می‌دانست که از طریق آن تنقیح مبانی سایر علوم نیز امکان‌پذیر می‌شد. اگرچه هوسرل را پایه‌گذار اصلی این روش می‌دانند، اما اولین فیلسوفی که پدیدارشناسی را وارد حوزه‌هایی مانند دین و اخلاق کرد و به نگارش آثاری مستقل در این حوزه‌ها مبادرت کرد ماکس شلر^۴ بود.^۵

شلر جزء اولین نسل از پدیدارشناسان است که تلاش می‌کند تا با استفاده از رویکرد پدیدارشناسانه از امکان وجود اخلاقی برپایه ارزش‌های غیرصوری دفاع کند؛ اخلاقی که بر مبنای اصولی یقینی ساخته شده باشد و در عین حال، برخلاف نظر کانت^۶، ارزش‌های محتوایی را نیز نادیده نینگارد. هوش سرشار و ذهن خلاق او در این مسیر باعث شد تا

^۱. Hegel (1770–1831)

^۲. phenomenological movement

^۳. Edmund Husserl (1859- 1938)

^۴. Max Scheler (1874-1928)

^۵. هرچند در نوشته‌هایی از هوسرل که در زمان حیاتش چاپ شد، اشاره‌هایی بسیار اندک به پدیدارشناسی اخلاق وجود دارد، اما در برخی از آثار او که بعد از مرگش منتشر شد، نوشته‌های جامع‌تر و منسجم‌تری در این باره یافت شده‌است. برای آشنایی بیشتر با رویکرد پدیدارشناسانه هوسرل به اخلاق، نک:

Ullrich Melle, "Edmund Husserl: From Reason to Love" in *Phenomenological Approaches to Moral Philosophy*, Edited by John J. Drummond and Lester Embree, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers, 2002, pp. 229-248.

^۶. Kant (1724–1804)

به شهادت تقریباً همه فیلسوفان اروپایی همعصرش یکی از درخشان‌ترین متفکران اروپایی قرن بیستم محسوب شود و حتی در جایگاهی برتر از هوسرل قرار گیرد. حیطه علائق او به قدری وسعت داشت که از مباحثی در حوزه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی تا موضوعاتی مربوط به دین و اخلاق و توجه به عواطف آدمی را دربرمی‌گرفت. ابتکارات او، که منجر به ایجاد دو حوزه جامعه‌شناسی شناخت^۱ و انسان‌شناسی فلسفی^۲ شد، از شلر فیلسوفی صاحب اندیشه‌ای نوین ساخت. هرچند بسیاری از ایده‌هایی که شلر مطرح کرد در آثار فیلسوفان بعد پی‌گیری شد، اما متأسفانه مرگ نابهنگام وی و عوامل اجتماعی و سیاسی دیگری چون توقیف نوشته‌هایش به وسیله آلمان نازی باعث شد تا جایگاه واقعی او آن‌چنان‌که باید شناخته نشود.

یکی از مهم‌ترین آثار شلر که این پژوهش نیز به آن می‌پردازد، کتاب مفصلی است با عنوان فرمالیسم در اخلاق و اخلاق ارزشی غیرفرمالیستی؛ تلاشی تازه به منظور تأسیس شخص‌گرایی اخلاقی^۳. این اثر، که ابتدا در سال ۱۹۰۱ و در سالنامه‌ای^۴ منتشر می‌شد که هوسرل سرپرستی آن را به عهده داشت، بعدها به صورت کتابی جداگانه و در دو بخش به چاپ رسید. در بخش اول این کتاب، که در سال ۱۹۱۳ منتشر شد، شلر از هرگونه صورت‌گرایی در اخلاق، به‌ویژه صورت‌گرایی کانتی، انتقاد می‌کند و نقش ارزش‌ها را در تجربه اخلاقی بررسی می‌کند. سپس، از طریق تحلیل مفهوم ارزش راهی می‌گشاید به تحلیل مفهوم شخص، که در فلسفه وی نقشی اساسی دارد و بخش دوم کتاب، تماماً، به بحث درباره این موضوع اختصاص داده شده است. شلر در قسمت اول از این بخش، که در سال ۱۹۱۶ آن را به کتاب افزود، به تعریف ماهیت شخص به عنوان حامل ارزش‌ها می‌پردازد و در قسمت دوم از نقش شخص در موقعیت‌های اخلاقی صحبت می‌کند. او این مفهوم را، که ناظر به وجود اصیل انسان است، مطرح می‌کند تا نشان دهد برخلاف نظر کانت و هوسرل نمی‌توان از عقل محض یا من استعلایی، که جهان را تعلیق می‌کند، سخن گفت؛ از نظر شلر آگاهی محضی که هوسرل از آن سخن می‌گفت تنها یک افسانه است؛ زیرا در فلسفه او فاعل شناختی که مستقل از زندگی باشد وجود ندارد.

به اعتراف بسیاری فرمالیسم مهم‌ترین اثر و شاهکار شلر است. در سال‌های اخیر، که توجه به اخلاق فزونی گرفته است، این کتاب نیز جایگاه دیگری یافته است. امروزه حتی در میان فیلسوفان تحلیلی اخلاق، که گرایش به

^۱ sociology of knowledge

^۲ philosophical anthropology

^۳ *Der Formalismus in der Ethik und die materiale Werthetik. Neuer Versuch der Grundlegung eines Ethischen Personalismus/ Formalism in Ethics and Non-Formal Ethics of Values. A New Attempt toward the Foundation of an Ethical Personalism*

* از این پس، برای رعایت سهولت، از این اثر تنها با عنوان اختصاری فرمالیسم یاد می‌شود.

^۴ *Jahrbuch für Philosophie und phänomenologische Forschung/ Yearbook for Philosophy and Phenomenological Research*

پدیدارشناسی پیدا کرده‌اند، این کتاب نقش غیرقابل انکاری دارد.^۱ در ایران متأسفانه این اثر و به تبع آن رویکرد پدیدارشناسانه شلر به اخلاق مغفول مانده است. در میان پایان‌نامه‌ها، کتب و مقالات فارسی نیز نه تنها موضوعی که دقیقاً و به نحوی جامع به این مبحث اختصاص داده شده باشد یافت نمی‌شود، بلکه تحقیقات کمی درباره جایگاه شلر و فلسفه او صورت گرفته است.

نام شلر در ایران، تاحدودی، با مباحث مربوط به جامعه‌شناسی شناخت گره خورده است و اگرچه شماری از آثار او به بسیاری از زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است، از ترجمه دو اثر او به زبان فارسی مدت زمان زیادی نمی‌گذرد.^۲ بنابراین با در نظر گرفتن تازگی موضوع و عدم سابقه پژوهشی به زبان فارسی در این زمینه، این تحقیق بر خود فرض می‌داند تا با توجه به نقش محوری شخص در فلسفه شلر خطوط کلی رویکرد پدیدارشناسانه وی را به اخلاق ترسیم کند. اما انگیزه اصلی از نگاشتن این پژوهش به محتوای اخلاقی آن بازمی‌گردد. گویی در این دوران نیز، مانند زمانه شلر، راه اصلی اصلاح جامعه از طریق فرد فرد انسان‌ها و درک آنها از ارزش‌ها میسر است. از نظر شلر ریشه بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی در درک معوج بشر مدرن از ارزش‌ها ریشه داشت و او در تلاش بود تا این اصلاح ارزشی را با تعریف کامل‌تری از انسان همراه کند که دربرگیرنده زوایا و وجوه مختلف شخصیت او باشد. زیرا رویکرد عقل محور، نه تنها از دوران دکارت به بعد، بلکه از دوهزارسال پیش، یعنی از زمان ارسطو، عنصر اصلی را در تعریف انسان عقلانیت او می‌دانست و در بعد معرفت شناختی نیز، تقلیل انسان به یک سوژه نمی‌توانست شناخت صحیحی از این موجود پیچیده عالم هستی ارائه دهد. در نتیجه، همان‌گونه که شلر به درستی نیازی را به تعریف دوباره از انسان احساس می‌کرد، امروزه نیز همچنان این نیاز متناسب با اقتضات جامعه کنونی احساس می‌شود.

به دلیل شناخت اندکی که از شلر در جامعه ما وجود دارد، در فصل نخست این پایان‌نامه تلاش شده است تا ابتدا طرحی کلی از زندگی و خاستگاه‌های اندیشه شلر ارائه شود و سپس مسائل اصلی تفکر او و نقش پدیدارشناسی در سیر اندیشه او و جایگاه وی در این جنبش بیان شود.

نظری کلی و اجمالی به فرمالیسم نشان می‌دهد که شلر رویکرد پدیدارشناسانه را به کار می‌برد تا از نظام‌های اخلاقی مبتنی بر ارزش‌های غیرصوری دفاع کند. او در این کتاب کار خود را با طرح انتقاداتی از جانب کانت به این قبیل نظام‌ها آغاز می‌کند و سپس در پی پاسخ‌گویی به او برمی‌آید. به همین دلیل، این پژوهش نیز با تبعیت از روش شلر فصل دوم را

^۱ نخستین بار، موریس ماندلباوم، فیلسوف آمریکایی (۱۹۰۸-۱۹۸۷)، با کتاب *پدیدارشناسی تجربه اخلاقی* (*The Phenomenology of Moral Experience*) پدیدارشناسی اخلاق را وارد سنت تحلیلی کرد. البته آنچه ماندلباوم از پدیدارشناسی مراد می‌کند تفاوت‌هایی با پدیدارشناسی هوسرل و شلر دارد و بیشتر شامل توصیف او از احکام اخلاقی می‌شود. برای آشنایی بیشتر با نظرات ماندلباوم در این حوزه، نک: Uriah Kriegel, "Moral phenomenology: Foundational issues" in *phenomenology and cognitive science*, springer science and business Media B. V., no. 7, 2007, pp. 1-15

^۲ ماکس شلر، *قرار بشر در عالم کیهانی*، ترجمه منوچهر اسدی، تهران، پرسش، ۱۳۸۸.
_____، *کین‌توزی*، ترجمه صالح نجفی، جواد کنجی، تهران، ثالث، ۱۳۸۸.

به چالش با کانت اختصاص داده است. در ابتدای این فصل، ابتدا رویکرد صورت‌گرایانه کانت به اخلاق به نحو کلی و اجمالی شرح داده شده است و در ادامه به طرح انتقاداتی پرداخته شده است که از نظر شلر، کانت در مواجهه با نظام‌های غیرصوری در اخلاق آنها را به عنوان پیش‌فرض لحاظ کرده است. در نهایت نیز پاسخ شلر به این انتقادات با رد نظر کانت درباره تمایز بین پیشینی و پسینی مطرح شده است.

با رد نظر کانت درباره این تمایز شلر رویکرد پدیدارشناسانه خود را آغاز می‌کند. اما از آنجا که او تلقی خاصی از پدیدارشناسی دارد و ابتکاراتی را در آن ایجاد کرده است، فصل سوم مفصلاً به رویه پدیدارشناختی متمایز شلر اختصاص داده شده است. در این فصل ابتدا تعریفی از تلقی خاص شلر درباره پدیدارشناسی و مؤلفه‌های برجسته در رویکرد پدیدارشناسانه او به دست داده می‌شود، سپس مفهوم داده پدیدارشناسانه در اندیشه وی و ویژگی‌ها و روش دریافت آن ذکر می‌شود.

در بخش اول از فصل چهارم، با عنوان ارزش‌ها و احساسات از ارزش‌ها به عنوان داده‌های پدیدارشناسانه نام برده می‌شود و درباره چستی ارزش‌ها، سلسه مراتب میان آنها، معیارهای تقسیم‌بندی آنها و ارتباط ارزش‌ها با مقولاتی چون امور خیر و بایدها سخن گفته می‌شود. در قسمت دوم از این فصل، که به بحث احساسات اختصاص دارد، از احساسات به عنوان روش دریافت ارزش‌ها و گونه‌های مختلف آن سخن به میان می‌آید و در ادامه به نقش عشق و نفرت در ظهور و عدم ظهور ارزش‌ها اشاره می‌شود و در نهایت، موضع شلر درباره نسبت‌گرایی در اخلاق توضیح داده می‌شود.

از آنجا که انتقادات کانت به نظام‌های اخلاقی غیرصوری در سه بخش ارزش‌ها، احساسات و شخص خلاصه می‌شود، شلر پس از دفاع از وجود ارزش‌های غیرصوری و احساسات به مثابه روش درک آنها، در پی دفاع از هستی خودآیین شخص در این قبیل نظام‌های اخلاقی برمی‌آید. به همین سبب در فصل پنجم، که به مفهوم شخص در اندیشه شلر اختصاص دارد، ابتدا زمینه‌های پیدایش این مفهوم در اندیشه وی توضیح داده شده و سپس انتقادات شلر از تلقی کانت و هوسرل در باب وجود انسان آمده است. در ادامه انسان‌شناسی خاص شلر و مؤلفه‌های دخیل در تعریف مفهوم شخص بررسی می‌شود. پس از پرداختن به این موضوع، در فصل ششم از جایگاه شخص در موقعیت‌های اخلاقی سخن به میان می‌آید. در این فصل ابتدا، به برخی از مفاهیم نظری در اخلاق مانند نیک و بد اخلاقی و ارتباط آنها با شخص پرداخته می‌شود و در ادامه مؤلفه‌هایی مانند رستگاری شخصی، وجدان و ندای پشیمانی مطرح می‌شوند که کارکردی عملی در اندیشه شلر ایفا می‌کنند. پس از توضیحی در باب این مفاهیم و با توجه به جایگاه محوری شخص در اندیشه اخلاقی شلر، به نقش اسوه‌های اخلاقی در موقعیت‌های مختلف زندگی اشاره می‌شود و سپس با توجه به محدودیت‌هایی که بر این اسوه‌های انسانی مترتب است، از خداوند به عنوان اسوه نامتناهی یاد می‌شود. طرح این بحث اقتضا می‌کند که شلر توصیف دقیق‌تری از ماهیت خداوند ارائه کند؛ اما او پرداختن به این مهم را در آثار متأخر خود به عهده می‌گیرد. به همین خاطر، پس از نگاشتن فرمالیسم، سمت‌وسوی نوشته‌های وی از مباحث اخلاقی به سمت مباحث

دینی و متافیزیکی معطوف می‌شود. اما از آنجا که پرداختن به اندیشه‌های دینی شلر در دستور کار این اثر نیست، این پژوهش در همین جا به اتمام می‌رسد.

رویکرد پدیدارشناسانه شلر به اخلاق اگرچه بصیرت‌های نوینی را در این حوزه به ارمغان آورده است، اما خود نیز مانند سایر دستاوردهای اندیشه بشری با پرسش‌ها و معضلاتی مواجه است. از این‌رو، در خاتمه به برخی از انتقاداتی که اخلاق و نظریه ارزش‌های شلر با آن مواجه است پرداخته شده و پاسخ‌های این انتقادات هم تا حد امکان بررسی شده است.

در اینجا لازم است اشاره کنم که ایده ابتدایی این موضوع به یک دغدغه قدیمی بازمی‌گشت که در سال‌های دور و به نحوی اجمالی در ذهن نگارنده نقش بسته بود. از مدت‌ها پیش و در دوره کارشناسی این پرسش در ذهن من بود که در روابط انسانی شناخت انسان‌ها از یکدیگر چگونه صورت می‌پذیرد؟ ما آدمیان همواره در حال تغییر و دگرگونی هستیم و از این‌رو شناخت یک انسان از انسان دیگر با شناختی که او از پیرامون خود دارد متفاوت است. این پرسش همیشه برایم مطرح بود تا زمانی که استاد ارجمند آقای دکتر محمد مجتهد شبستری در مجلسی، به نحو اتفاقی و گذرا، به این موضوع اشاره کردند و از شلر به عنوان فیلسوفی یاد کردند که در این زمینه اندیشه‌های قابل تأملی دارد. هرچند در آن زمان آشنایی اندکی با این فیلسوف آلمانی داشتم، اما نام او و این موضوع را در خاطر داشتم تا در فرصتی مناسب و به عنوان طرحی برای تحقیق به آن بپردازم. بخت با من یار بود که در دوره کارشناسی ارشد هنگامی که برای صحبت درباره موضوع پایان‌نامه‌ام با آقای دکتر خاتمی مشورت می‌کردم، در بین موضوعات پیشنهاد شده، ایشان نیز از کار بر روی اندیشه‌های شلر استقبال کردند. چنان‌که در سال‌های پیش نیز پایان‌نامه‌هایی را در همین زمینه راهنمایی کرده بودند. در آن هنگام تنها طرحی کلی و مبهم در ذهن من بود و روشنگری‌ها و راهنمایی‌های فراوان ایشان بود که باعث شد این موضوع شکل تنسیق‌یافته کنونی را بیابد. از این‌رو بر خود فرض می‌دانم تا در همین مجال قدردانی مخصوصی از ایشان داشته باشم به پاس الطاف و کمک‌های ارزشمندشان که در همه حال برای تمامی دانشجویان و دوستانی که از گنجینه علم و اخلاق مثال‌زدنی ایشان بهره می‌برند، کارگشاست.

همچنین لازم می‌دانم که از دیگر استاد فاضل و مهربانم آقای دکتر احمدعلی حیدری یاد کنم که به عنوان استاد مشاور در تمام مراحل که مشغول نگارش این تحقیق بودم با صبر و حوصله‌ای فراوان و با ذکر نکات ارزشمند به بهتر شدن این اثر یاری رساندند.

از استاد محترم آقای دکتر رضا سلیمان حشمت بسیار متشکرم که زحمت داوری این اثر را پذیرفتند و آن را از تصحیحات ارزنده خود بی‌نصیب نگذاشتند.

سپاس فراوان دارم از آقای دکتر علیرضا حسن‌پور که سخاوتمندانه منابع فراوانی را در اختیارم گذاشتند و با گشاده‌روی تمام به بسیاری از مشکلات و پرسش‌هایم پاسخ گفتند. پایان‌نامه مفید و عالمانه ایشان در مقطع کارشناسی

ارشد با عنوان «نقد شلر از صورت‌گرایی اخلاقی کانت و بررسی آن» در پیشبرد هرچه بهتر پژوهش حاضر بسیار مؤثر واقع شد.

در پایان، صمیمانه‌ترین سپاس‌ها را نثار پدر و مادر عزیز و مهربانم می‌کنم که اگر زحمات و الطاف بی‌دریغ آنها نبود هرگز این اثر به انجام نمی‌رسید. برای آنان از خداوند سلامتی و توفیق روزافزون را خواستارم.

زینب ربیعی

فصل اول

کلیاتی درباره شلر و جایگاه او در پدیدارشناسی

فهم اندیشه یک فیلسوف زمانی بهتر می‌شود که به خاستگاه‌های تفکر و زمانه‌ای که اندیشه او را در خود پرورش داده است، توجه شود. در این بین، شلر نیز فیلسوفی بود که افکار و دغدغه‌های او بسیار متأثر از جامعه و مسائل زمان خود بود. به همین سبب، تا آنجا که به بحث این اثر مربوط است، پس از اشاره مختصری به زندگی‌نامه و ادوار فکری شلر، به خاستگاه‌های اندیشه او از حیث تأثیرگذاریشان بر نظرات وی در باب ارزش‌ها و اخلاق پرداخته می‌شود و سپس به پدیدارشناسی به مثابه عنصری شاخص در تفکر او اشاره می‌شود که شلر از طریق آن توانست نظریه خود را درباره اخلاق ارائه کند. در ادامه نیز مسائل اصلی تفکر وی و سیر پدیدارشناسی در اندیشه او مطرح می‌شود و در نهایت به نقشی پرداخته می‌شود که او در این جنبش ایفا کرد.

۱-۱ ادوار فکری شلر

شلر در سال ۱۸۷۴ در شهر مونیخ از پدری پروتستان و مادری یهودی‌تبار زاده شد. نسب‌نامه پدری وی را تا قرن شانزده میلادی نیز ریشه‌یابی کرده‌اند. در حالی که از ناحیه مادری با یهودیان پیوند می‌یافت، بسیاری از قضات و روحانیان پروتستان از جمله اجداد پدری وی بوده‌اند. اما او برخلاف پدر و مادر خود، در برهه‌ای از عمر خویش مذهب کاتولیک را اختیار کرد و در نهایت، از آن روی گرداند. رد پای این اختلافات و رویکردهای مختلف به مذهب را در اندیشه او نیز می‌توان یافت. شلر در ایام جوانی در دانشگاه‌های مختلفی تحصیل کرد و از محضر استادان بزرگی بهره‌مند شد. هرچند ایده‌های بسیاری را در سر داشت که نوید پرداختن به آنها را داده بود، اما متأسفانه مرگ نابهنگام او باعث شد درخشش اندیشه‌اش در بهار سال ۱۹۲۸ به خاموشی گراید.

معمولاً حیات فکری شلر را به دو دوره تقسیم می‌کنند.^۱ در دوره نخست که از سال‌های جوانی وی آغاز می‌شود و تا ۱۹۲۰ ادامه می‌یابد، شلر پیرو مذهب کاتولیک است و دین برای او اهمیت زیادی دارد. در این دوره، در دانشگاه مونیخ به تحصیل پزشکی می‌پردازد و در دانشگاه برلین تحت تعالیم دیلتای^۲ و زیمل^۳ به تحصیل فلسفه و جامعه‌شناسی اشتغال دارد و سرانجام، در سال ۱۸۹۷ در دانشگاه ینا، به راهنمایی رودلف اویکن^۴ از رساله دکتری خود دفاع می‌کند. فاصله سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰ که مقارن با ایام تدریس شلر در دانشگاه‌های ینا و مونیخ و پیوستن او به حلقه پدیدارشناسان مونیخ است، جزء پربرترین و درخشان‌ترین سال‌های حیات فکری او محسوب می‌شوند.

^۱ عده‌ای نیز مانند پیتر کوستنباوم (Peter Koestenbaum) آن را به سه دوره تقسیم می‌کنند: دوره نخست که تا سال ۱۹۱۰ را شامل می‌شود. دوره دوم که از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۴ را دربرمی‌گیرد و دوره سوم که از ۱۹۲۴ تا زمان مرگ او به طول می‌انجامد. (Koestenbaum, 1972, vol. 8, pp. 302-303)

^۲ Dilthey (1833-1911)

^۳ Simmel (1858-1918)

^۴ Rudolf Eucken (1846-1926)

موضوعاتی که در این دوره به آنها می‌پردازد اغلب عبارتند از اخلاق مبتنی بر ارزش، احساسات، دین و سیاست که پرداختن او به این مباحث با رویکرد پدیدارشناسانه صورت می‌پذیرد. اگرچه در سال‌های بعد رویکرد پدیدارشناسانه شلر تا حدودی تعدیل یافت و کاهش پیدا کرد، اما پدیدارشناسی تأثیری ماندگار در اندیشه او بر جای گذاشت.

دوره دوم از سال ۱۹۲۰ و با نگارش کتاب *درباره امر جاودانی در انسان*^۱ آغاز می‌شود و تا پایان عمر او ادامه می‌یابد. اگرچه مباحث شلر در آغاز این دوره رنگ‌وبوی دینی دارند و او در تلاش است تا توضیح جامعی درباره قلمروی ارزش‌های دینی بدهد، اما به تدریج از مذهب کاتولیک دوری می‌گزیند و در نهایت از ایده خدای خالق و خدا باوری مرسوم در مسیحیت به نوعی همه‌خداانگاری روی می‌آورد.

۲-۱ خاستگاه‌های اندیشه شلر

شلر در دوره‌ای می‌زیست که به اقتضای زمانه گرایش‌های فکری گوناگونی روی کار آمده بودند. *فلسفه زندگی*^۲ (Lebensphilosophie) یا *حیات‌گرایی*^۳، که در مواردی تحت عنوان *فلسفه فرهنگ*^۴ یا *انسان‌شناسی فلسفی*^۵ از آن نام برده می‌شود، جنبشی بود که مقارن با ظهور علوم انسانی (Geisteswissenschaften) ایجاد شد. اگرچه عمدتاً، دپلتای را پایه‌گذار فلسفه زندگی می‌دانند، اما نام این جنبش به عنوان یک مکتب با نام متفکران متعددی گره خورده است. بزرگانگی همچون گوته^۶، شوپنهاور^۷، نیچه^۸، برگسون^۹، اویکن، زیمل، مانهایم^{۱۰}، هارتمان^{۱۱} و حتی شلر را می‌توان در زمره فیلسوفان زندگی محسوب کرد. فلسفه زندگی را تا حدی می‌توان جنبشی دانست که در واکنش به پوزیتیویسم افراطی آگوست کنت^{۱۲} به وجود آمده بود؛ پوزیتیویسم که خود نیز در واکنش به رویکردهای متافیزیکی افراطی در ایده‌آلیسم متأخر آلمانی ایجاد شده بود، واقعیت راستین را تنها در امور واقع تحصلی^{۱۳} جست‌وجو می‌کرد و همین امر سبب شده بود که سوژه انسانی را از حیطه توجه خود طرد کند. فلسفه زندگی نیز در واکنش به این موضوع توجه فزاینده خود را به نسبت تاریخی و روان‌شناسی سوژه انسانی معطوف کرده بود. (Blosser, 1995, p. 4)

فیلسوفان زندگی در تلاش بودند تا هم ایده‌آلیسم و هم مکانیسم حاکم بر تفکر جدید را رد کنند. از نظر اینان حیات امری نبود که بتوان آن را صرفاً به ارگانیک‌ها جانداران تقلیل داد. به همین خاطر علمی مانند زیست‌شناسی که موضوع مطالعه آن موجود زنده بود، در نزد آنها محبوبیت بیشتری داشت تا علمی مانند فیزیک که از نظر آنها تنها به

^۱. *Vom ewigen im Menschen/ On the Eternal in Man*

^۲. life philosophy

^۴. philosophy of culture

^۶. Goethe (1749 –1832)

^۸. Nietzsche (1844 - 1900)

^{۱۰}. Mannheim (1893 – 1947)

^{۱۲}. Auguste Comte (1798-1857)

^۳. vitalism

^۵. philosophical anthropology

^۷. Shopenhauer (1788–1860)

^۹. Bergson (1859 –1941)

^{۱۱}. Hartmann (1882 -1950)

^{۱۳}. positive facts

جسم مرده می‌پرداخت.

اگرچه شلر در برلین تحت تعالیم دیلتای و زیمل و در دانشگاه ینا از طریق استاد خود اویکن با این تعالیم آشنا شده بود، اما سال‌ها پیش از این، از طریق آثار نیچه و سپس برگسون توجه خاصی به مفهوم حیات پیدا کرده بود. از طریق این فیلسوفان بود که شلر با ادعاهای گوناگونی در باب نسبیّت ارزش‌ها، ماهیت تاریخی و فرهنگی فلسفه و ساحت روحانی و تقلیل‌ناپذیر وجود انسان مواجه شده بود.

علاوه بر فلسفه زندگی، نوکانتیانیسم^۱ نیز از دیگر جنبش‌هایی بود که در اندیشه شلر از حیث مواجهه آن با فلسفه کانت و در بحث از ارزش‌ها تأثیرگذار بود. نوکانتی‌ها که شامل دو مکتب ماربورگ^۲ و بادن^۳ می‌شوند، تعاریف متفاوتی را از موضوع ارزش ارائه می‌کنند. در نزد پیروان مکتب منطق‌گرای ماربورگ احساس را نمی‌توان به عنوان یک عامل مستقل شناخت محسوب کرد و علاوه بر این، وجود هرگونه عنصر ناعقلانی در هستی نیز، نفی می‌شود. از نظر پیروان این مکتب معیارهای اخلاقی ضرورتاً معیارهایی پیشین و مستقل از تجربه‌اند و فلسفه اخلاق نیز در اصل، منطق وظیفه یا بایستن است؛ (بوخنسکی، ۱۳۷۹، ص ۷۵) منطقی که عاری از محتواست و آن‌چنان‌که کانت باور داشت، صرفاً صوری است. اما پیروان مکتب بادن نقطه عزیمت خود را در کلیت فرهنگ انسانی قرار می‌دهند. آنها دست کم، یک عنصر ناعقلانی را درباره واقعیت می‌پذیرند و صرفاً در مسیر علوم طبیعی گام بر نمی‌دارند. هاینریش ریکرت^۴ که از پیروان این مکتب است می‌گوید محتوای نظام ارزش‌ها نمی‌تواند از قوانین ارزش‌شناختی کلی نشأت بگیرد، بلکه از محتوای فرهنگ انضمامی و تاریخ سرچشمه می‌گیرد. (Blosser, 1995, p. 5)

علاوه بر فلسفه زندگی و نوکانتیانیسم نظریه ارزش^۵ (Werttheorie) نیز که تحت تأثیر رودلف هرمان لوتسه^۶ ایجاد شد، از عوامل دیگر دخیل در اندیشه شلر بود. لوتسه در تلاش بود تا ساحت ارزش‌های انسانی را از گزند پیشرفت‌های متجاوزانه علوم طبیعی - که معیار تجربه را تنها به امور واقع قابل اندازه‌گیری فروکاسته بود - در امان نگاه دارد. این جنبش که در اروپا به دو شاخه آلمان و اتریش تقسیم می‌شد، در آلمان با جنبش نوکانتی بادن و در اتریش با فرانتس برنتانو^۷ و شاگردانش در دانشگاه وین گسترش یافت. برنتانو در تلاش بود تا نشان دهد نظم و ترتیب و بداهت موجود در شهودهای اخلاقی پیشین انسان قابل مقایسه با دقت و نظم شهودهای پیشین منطق صوری است. به عبارتی، از نظر برنتانو عشق به شناخت و نفرت از خطا صرفاً برخاسته از ذوق شخصی نیست؛ بلکه بداهت باور فرد

¹ neo-kantianism

² Marburg school of neo-kantian

³ Baden school of neo-kantian

⁴ Heinrich Rickert (1863–1936)

⁵ value theory/ axiology

⁶ Rudolph Hermann Lotze (1817–1881)

⁷ Franz Brentano (1838–1917)

به این قبیل اعمال با بداهت باور او به اصل امتناع تناقض قابل قیاس است. (Spiegelberg, 1976, vol. 1, p 46)^۱ نظرات برنتانو در حوزه اخلاق مستقیماً و بدون وساطت هوسرل بر جنبش پدیدارشناسی و بر خود شلر تأثیر نهاد. اگرچه شلر از هریک از جریان‌های یاد شده تأییراتی را پذیرفت، اما پدیدارشناسی بود که بیشترین تأثیر را بر اندیشه اخلاقی او و نظریاتش در باب ارزش‌ها نهاد. شلر مدت‌ها پیش از آنکه با پدیدارشناسی آشنا شود، آثار زیادی را در زمینه منطق به رشته نگارش درآورده بود^۲ و همچنان در جست‌وجوی اصلی یقینی و در عین حال غیرصوری برای اخلاق بود؛ او در نهایت، ناتوان از دستیابی به چنین اصلی در حوزه اخلاق، در یکی از نخستین مقالات خود با عنوان *روش روش روان‌شناسانه و استعلایی: بحثی مبنایی به سوی روش فلسفی*^۳ ناکامی خود را در کسب این هدف ابراز کرده و اشاره کرده بود که غیر از اصول منطق صوری هیچ اصل مطلق و ثابتی وجود ندارد که بتوان آن را به عنوان خاستگاهی برای حوزه‌های گوناگون فلسفی همچون متافیزیک، نظریه شناخت، اخلاق و زیبایی‌شناسی در نظر گرفت. (Scheler, 1971, p. 334) ولی پس از آشنایی با پدیدارشناسی و امکاناتی که این روش در اختیار او نهاد، سرانجام راه رسیدن به این مقصود را از طریق آن میسر دید.

۱-۲-۱ پدیدارشناسی

هر چند نخستین بار متکلمین در قرن هجدهم، لفظ فنومنولوژی یا پدیدارشناسی را، البته به معنایی دینی، به کار بردند، اما، اولین استفاده مکتوب از این واژه در کتاب *ارغنون نو*^۴ اثر ریاضی‌دانی آلمانی با نام *یوهان هاینریش لامبرت*^۵ صورت گرفت که بعدها الهام بخش کانت برای استفاده‌ای فلسفی از این کلمه در کتاب *نقد عقل محض*^۶ شد. البته، هدف کانت در نقد عقل محض با آنچه امروزه به عنوان جنبش دیرپای پدیدارشناسی شکل گرفته است، تفاوت‌هایی را دربردارد. (Spiegelberg, 1976, vol. 1, P 12)

^۱ ترجمه فارسی این اثر نیز به قلم روان و سلیس آقای مسعود علیا در دست است و در برگردان برخی از عبارات و اصطلاحات اسپینگلیبرگ از این ترجمه کمک گرفته شده است. مشخصات این اثر به این شرح است:

هربرت اسپینگلیبرگ، جنبش پدیدارشناسی، ترجمه مسعود علیا، تهران، مینوی خرد، ۱۳۹۱.

^۲ شلر هیچ‌گاه این دست‌نوشته‌ها را، که ناتمام رها کرده بود، در زمان حیاتش چاپ نکرد. او اگرچه در ابتدا بر این نظر بود که غیر از اصول منطقی هیچ مبنای متقنی برای تفکر وجود ندارد، اما پس از مدتی به این باور رسید که قوانین منطق و اصول هنجاری را نمی‌توان به عنوان مبنایی مطلق برای تفکر در نظر گرفت؛ زیرا این قوانین خود، ریشه در ساختار تفکر آدمی دارند. با توجه به عقاید شلر در این باره و شباهت نظرات وی و هایدگر در این باب، شاید بتوان علاوه بر مرگ نابهنگام شلر، این شباهت فکری را علت دیگری یافت بر این امر که چرا هایدگر فصلی از کتاب *مبنایی متافیزیکی منطق* (*Metaphysische Anfangsgründe der Logik/ The Metaphysical Foundations of Logic*) خود را به شلر تقدیم کرده است. برای آشنایی با نوشته‌های شلر در این حوزه، نک:

Max Scheler, *Logik*, Edited by R. Berlinger and W. Schrader. Atlantic Highlands: Humanities Press, 1975.

^۳ die tranzendente und die psychologische Methode: eine grundsätzliche Erörterung zur philosophischen Methodik/ The Transcendental and the Psychological Method: A Basic Discussion toward Philosophical Method

* از این پس، از این مقاله با عنوان اختصاری *روش روان‌شناسانه* یاد می‌شود.

^۴ *New Organon*

^۵ Johann Heinrich Lambert (1728–1777)

^۶ *Kritik der reinen Vernunft/ Critique of Pure Reason*

هگل در *پدیدارشناسی روح*^۱ معنایی روشن‌تر و صریح‌تر به این واژه بخشید و اولین کسی بود که در ارتقاء پدیدارشناسی به عنوان نظامی فلسفی موفق شد و این اصطلاح را به صورت قطعی وارد تاریخ فلسفه کرد، اما با این همه آنچه به عنوان یک حرکت فکری با نام پدیدارشناسی در قرن بیستم ادامه یافت، مرهون هوسرل بود. هوسرل در نیمه دوم قرن نوزدهم متولد شد؛ قرنی که در سال‌های آخر آن، همراه با افول تدریجی نظام‌های بزرگ فلسفی، آرمان علمی کردن امور که از ویژگی‌های مدرنیته بود، در حال سیطره یافتن بر حوزه‌های مختلف معارف بشری بود. برای مثال، در ریاضیات که هوسرل، خود، مشغول تحصیل در آن بود و نیز، در علم روان‌شناسی گرایش به دور شدن از داده‌های شهودی و روی آوردن به عینیت‌گرایی مورد نظر پوزیتیویست‌ها بسیار محسوس بود. در این زمانه که از یک سو، سیطره علم تجربی و نگاه تجربه‌گرایانه در زمینه‌های مختلف رو به رشد بود و از سوی دیگر، با چنین رویکردی، فلسفه نیز به گونه‌ای در خدمت علم درآمد، هوسرل با طرح بحث بحران در تلاش بود تا بار دیگر، جایگاه از دست‌رفته فلسفه را احیا کند. او بدین منظور روش پدیدارشناسی را ایجاد کرد تا ازین طریق، به فلسفه نوعی کلیت و ضرورت بخشد و آن را از حملات نسبی‌انگاران که فلسفه را به نوعی جهان‌بینی تقلیل داده بودند، در امان نگاه دارد.

هوسرل که خود، از یک سو با روش پوزیتیویست‌ها در آرمان علمی کردن امور سر سازگاری نداشت و از سوی دیگر نیز، مانند دکارت در این اندیشه بود که «فلسفه‌ای به مثابه علم متقن» بسازد، در تلاش بود تا فلسفه را از نظام‌پردازی‌های مختلف و سنتی آن بپیراید و فلسفه‌ای بنا کند که مختص به یک زمان و مکان خاص نباشد. با این طرز تلقی از فلسفه بود که هوسرل، شعار «بازگشت به خود اشیاء»^۲ را سرلوحه کار خویش قرار داد. زیرا، در این حالت، دیگر نیازی نیست که با ذهنی آکنده از پیش‌فرض‌ها و اصطلاحات نظام‌ها و مکاتب گوناگون با عالم مواجه شویم، بلکه برای شناخت عالم با یک روش آغاز می‌کنیم؛ روشی بنیادین و ضد سنتی در فلسفه که هوسرل نام آن را پدیدارشناسی نهاد. او، بر خلاف بسیاری از شاگردان و اطرافیانش که پدیدارشناسی را نوعی رویکرد یا نگاه تلقی می‌کردند، همواره تأکید داشت که در نگاه وی پدیدارشناسی تنها یک روش است که بر تلاش برای وصول به حقیقت موضوعات و توصیف پدیدارها، در وسیع‌ترین معنای ممکن آن تأکید می‌کند که شامل هر آن چیزی می‌شود که به نحوی نمودار می‌شود و خود را برآگاهی بی‌واسطه نمایان می‌سازد. (Moran, 2001, p. 4) او در تعریفی که خود، از مراحل این روش داشت سه مرحله را برای آن در نظر می‌گرفت که شامل *تحویل پدیدارشناسی*^۳، *تحویل ذاتی*^۴ (آیدتیک) و

^۱. *Phänomenologie des Geistes/ The Phenomenology of Spirit*

^۲. *Zurück zu den Sachen selbst/ back to the things themselves*

^۳. phenomenological reduction

^۴. eidetic reduction

تحویلی/استعلایی^۱ می‌شد، اما از همان آغاز بسیاری از اطرافیان او به سبب انتظارات و تلقی‌های متفاوتی که از پدیدارشناسی داشتند، راه دیگری را در پیش گرفتند و دیگر لزومی ندیدند که در تمام این مراحل با او همراه باشند.^۲ تغییرات و نوآوری‌های شاگردان و نزدیکان هوسرل تا آنجا پیش رفت که منجر به ایجاد تقسیم‌بندی‌هایی در درون این روش شد. در یک تقسیم بندی عام، می‌توان پدیدارشناسی را از بدو پیدایش آن به دو حوزه پدیدارشناسی کلاسیک و پدیدارشناسی هرمنوتیک تقسیم کرد.

در این میان ایجاد دو جریان پدیدارشناسی ذات‌انگار (Wesensphänomenologie) و پدیدارشناسی بازساز (rekonstruktive Phänomenologie) در درون پدیدارشناسی کلاسیک از ابتکارات شلر بود.^۳ او این تقسیمات را ایجاد کرد تا بتوان پدیدارشناسی را وارد حوزه‌هایی همچون اخلاق و دین کرد و از طریق آن به تحلیل عواطف انسانی پرداخت.

۱-۳ مسائل اصلی تفکر شلر

تفاوت رویکرد هوسرل و شلر به پدیدارشناسی، نه صرفاً تفاوتی روشی، بلکه تفاوتی برخاسته از دغدغه‌ها و مسائل مختلفی بود که این دو فیلسوف با آنها درگیر بودند. شلر برخلاف هوسرل سودای آن را نداشت تا از فلسفه علمی متقن بسازد و تنها به تبیین ساختار آگاهی انسان بپردازد؛ بلکه او در تلاش بود تا از طریق پدیدارشناسی برای پرسش‌هایی که همواره ذهن او و بسیاری از فیلسوفان دیگر را به خود مشغول داشته بود، پاسخ‌های قانع‌کننده‌تری بیابد و انسان‌شناسی جامعی تدوین کند که تمام ساحات وجود آدمی را دربرگیرد. به عبارتی، اگر بتوان کار هوسرل را پدیدارشناسی آگاهی انسان نامید، کار شلر را باید پدیدارشناسی خود/انسان لقب داد. (خاتمی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳)

تفاوت پرسش‌ها و مسائلی که ذهن این دو فیلسوف را مشغول ساخته بود، خود نیز، تا حد زیادی ناشی از تفاوت خلق‌و‌خو و منش آنها بود. زیرا در شلر نمی‌توان نشان چندانی از عالمی پشت میز نشین را یافت که مسیر کاملاً منظمی را در پی گرفته است و چندان کاری با مسائل زمانه‌اش ندارد؛ زمانه‌ای که شلر احساس می‌کرد دچار بحران شده است و این بحران پیش از هر چیز، ریشه در درک معوج بشر مدرن از ارزش‌ها دارد. او در رساله‌ای با عنوان

^۱. transcendental reduction

^۲. هربرت اشپیگلبرگ (۱۹۰۴-۱۹۹۰) در جنبش پدیدارشناسی (Phenomenological Movement) هفت مرحله را برای این روش برمی‌شمارد. هر چند که این تقسیم‌بندی استنباطی است و بدین سان در آثار هوسرل مشهود نیست، اما همین امر نشان می‌دهد که گرچه بسیاری از فیلسوفان درباره جزئیات روش پدیدارشناسی و نحوه کاربرد آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند، اما این روش، با گذشت بیش از صد و ده سال از عمر آن، همچنان به قوت خود باقی است.

^۳. شلر این تفکیک را در مقدمه کتاب *درباره امر جاودانی* در انسان انجام داده است. برای مطالعه بیشتر، نک:

Max Scheler, *On the Eternal in Man*, Translated by Bernard Noble, London: S.C.M. Press, 1960, pp. 18-19

_____, *Vom ewigen im Menschen*, Bern; München: Francke Verlag, 1968, pp. 13-14

درباب واژگونی ارزش‌ها^۱ به این نکته اشاره می‌کند که منظور او از واژگونی ارزش‌ها در وهله نخست قرارگرفتن الگوهای ارزشی عصر سرمایه‌داری بورژوازی به جای الگوهای ارزشی برخاسته از مسیحیت بود. امری که باعث شده بود تا ارزش‌هایی همچون فروتنی و حرمت که برخاسته از فرهنگ مسیحی هستند با ارزش‌هایی همچون منفعت‌طلبی، حسابگری، کنترل و سیطره بر طبیعت جایگزین شوند. اگرچه شلر راه حل این بحران را نه در بازگشت به فرهنگ قرون وسطی و احیا مجدد آن، بلکه در نوع تازه‌ای از سوسیالیسم می‌دید، با این حال، بر این نظر بود که این اصلاح زمانی صورتی واقعی می‌یابد که از فرد فرد انسان‌ها و درک آنها از ارزش‌ها آغاز شود. برای شلر این اصلاح تنها از طریق بازسازی مجدد اخلاق امکان‌پذیر بود. هرچند که او به خوبی واقف بود که این بازسازی صرفاً از طریق بازگشت به فهم عرفی از اخلاق، که بر طبق الگوی بخش اعظم فلسفه اخلاق انگلیسی ساخته شده بود، امکان‌پذیر نیست. اندیشمندانی مانند نیچه نیز با انتقادهایی جدی به این اخلاق پایه‌های آن را عمیقاً لرزانده بودند و به همین خاطر نیاز به بازسازی عمیق‌تری احساس می‌شد. شلر امیدوار بود که این احیاء مجدد اخلاق بتواند بخشی از ارزش‌های مسیحی همچون حرمت و تواضع را توان دوباره ببخشد. او برای دستیابی به این هدف هر امکانی را که گذشته در اختیار او نهاده بود، به کار می‌گرفت؛ به ویژه امکاناتی را که مسیحیت آگوستینی با تأکید بر عشق مسیحی و احساس نظم و نظام سرمدی ایجاد کرده بود.

به نظر او مردم اروپا، پس از جنگ جهانی اول، شرایط بحران‌زده‌ای را از سر می‌گذراندند و هویت اروپایی به علت تغییر در ارزش‌هایش دچار نوعی از هم‌گسیختگی شده بود. او راه علاج را تنها از طریق اخلاق میسر می‌دانست و اعتقاد داشت که اخلاق می‌بایست اصولی انضمامی را در اختیار انسان‌ها قرار دهد تا از طریق آن بتوانند بهترین تصمیم را در موقعیت‌های مختلف زندگی خود اتخاذ کنند. علاوه بر این، اخلاق را می‌بایست بر مبنای مطمئنی بازسازی کرد تا در برابر حملات شک‌گرایان و نسبی‌گرایان توانمند باشد. او این مبنای محکم را همان نظریه پدیدارشناسانه ارزش می‌دانست.

علاقه شلر به اخلاق را حتی تا قبل از ۱۹۰۰، در نوشته‌هایش در ینا، که هنوز به مباحث پدیدارشناسی نپرداخته بود نیز، می‌توان ردیابی کرد. اگرچه نوشته‌های دوره آغازین شلر رنگ و بوی کانتی دارند و شلر جوان در این نوشته‌ها تحت تأثیر رودلف اوپکن است، اما به تدریج از سیطره نگاه نوکانتی به درآمده و در پی این است که راهکارهایی بیاید تا اصول اخلاقی و منطقی را از یکدیگر متمایز سازد و آنها را از سیطره نگاهی که این اصول را به اموری صرفاً روان‌شناسانه و برخاسته از طبیعت تقلیل می‌داد، خارج سازد. در رساله دکتری شلر با عنوان *جستارهایی برای ارزیابی*

^۱. *Vom Umsturz der Werte/ Of the Overthrow of Values*